

فهرست

■ تیپ‌شناسی سؤالات واژگان و املا

- ۱۲ تیپ‌های اصلی سؤالات واژگان
۱۷ تیپ‌های اصلی سؤالات املا

■ لغت فارسی دهم

- ۲۲ ستایش: به نام کردگار
۲۳ درس یکم: چشمه / گنج حکمت: خلاصه دانش‌ها
۲۷ درس دوم: از آموختن ننگ مدار / روان‌خوانی: دیوار
۳۱ درس سوم: سفر به بصره / گنج حکمت: شبی در کاروان
۳۷ درس پنجم: کلاس نقاشی / روان‌خوانی: پیرمرد چشم ما بود
۴۴ درس ششم: مهر و وفا / گنج حکمت: حقه راز
۴۷ درس هفتم: جمال و کمال / شعرخوانی: بوی گل و ریحان‌ها
۵۱ درس هشتم: پاسداری از حقیقت / گنج حکمت: دیوار عدل
۵۳ درس نهم: بیداد ظالمان / شعرخوانی: همای رحمت
۵۷ درس دهم: دریادلان صف‌شکن / گنج حکمت: یک گام، فراتر
۶۳ درس یازدهم: خاک آزادگان / روان‌خوانی: شیرزنان ایران
۶۹ درس دوازدهم: رستم و اشکیوس / گنج حکمت: عامل و رعیت
۷۶ درس سیزدهم: گردآفرید / شعرخوانی: دلیران و مردان ایران‌زمین
۸۱ درس چهاردهم: طوطی و بقال / گنج حکمت: ای رفیق
۸۴ درس شانزدهم: خسرو / روان‌خوانی: طزاران
۹۶ درس هفدهم: سپیده‌دم / گنج حکمت: مزار شاعر
۹۷ درس هجدهم: عظمت نگاه / روان‌خوانی: سه پرسش
۱۰۱ نیایش: الهی

■ لغت فارسی یازدهم

- ۱۰۳ ستایش: لطف خدا
۱۰۴ درس یکم: نیکی / گنج حکمت: همت

- ۱۰۷ درس دوم: قاضی بُست / شعرخوانی: زاغ و کبک
- ۱۱۷ درس سوم: در امواجِ سند / گنجِ حکمت: چو سرو باش
- ۱۲۱ درس پنجم: آغازگری تنها / روان‌خوانی: تا غزل بعد ...
- ۱۲۹ درس ششم: پروردهٔ عشق / گنجِ حکمت: مردان واقعی
- ۱۳۲ درس هفتم: بارانِ محبت / شعرخوانی: آفتابِ حُسن
- ۱۳۹ درس هشتم: در کوی عاشقان / گنجِ حکمت: چنان باش
- ۱۴۵ درس نهم: ذوق لطیف / روان‌خوانی: میثاق دوستی
- ۱۵۳ درس دهم: بانگِ جَزَس / گنجِ حکمت: به یاد ۲۲ بهمن
- ۱۵۷ درس یازدهم: بارانِ عاشق / شعرخوانی: صبح بی تو
- ۱۶۰ درس دوازدهم: کاوهٔ دادخواه / گنجِ حکمت: کاردانی
- ۱۶۷ درس چهاردهم: حملهٔ حیدری / شعرخوانی: وطن
- ۱۷۲ درس پانزدهم: کبوتر طوق‌دار / گنجِ حکمت: مهمان ناخوانده
- ۱۷۹ درس شانزدهم: قصهٔ عینکم / روان‌خوانی: دیدار
- ۱۸۸ درس هفدهم: خاموشی دریا / گنجِ حکمت: تجسمِ عشق
- ۱۸۹ درس هجدهم: خوانِ عدل / روان‌خوانی: آذرباد
- ۱۹۱ نیایش: الهی

■ لغت فارسی دوازدهم

- ۱۹۳ ستایش: ملکا! ذکر تو گویم
- ۱۹۴ درس یکم: شکرِ نعمت / گنجِ حکمت: گمان
- ۲۰۳ درس دوم: مست و هشیار / شعرخوانی: در مکتب حقایق
- ۲۰۷ درس سوم: آزادی / دفترِ زمانه / گنجِ حکمت: خاکریز
- ۲۱۰ درس پنجم: دماوندیه / روان‌خوانی: جاسوسی که الاغ بود!
- ۲۱۵ درس ششم: نی‌نامه / گنجِ حکمت: آفتابِ جمالِ حق
- ۲۱۹ درس هفتم: در حقیقت عشق / شعرخوانی: صبح ستاره‌باران
- ۲۲۳ درس هشتم: از پاریز تا پاریس / گنجِ حکمت: سه مَرکبِ زندگی
- ۲۲۹ درس نهم: کویر / روان‌خوانی: بوی جوی مولیان
- ۲۴۰ درس دهم: فصل شکوفایی / گنجِ حکمت: تیرانا!

- ۲۴۱ درس یازدهم: آن شب عزیز / شعرخوانی: شکوه چشمان تو
- ۲۴۶ درس دوازدهم: گذر سیاهش از آتش / گنج حکمت: به جوانمردی کوش
- ۲۵۳ درس سیزدهم: خوان هشتم / شعرخوانی: ای میهن!
- ۲۵۸ درس چهاردهم: سی مرغ و سیمرغ / گنج حکمت: کلان تر و اولی تر!
- ۲۶۴ درس شانزدهم: کباب غاز / روان خوانی: ارمیا
- ۲۷۷ درس هفدهم: خنده تو / گنج حکمت: مسافر
- ۲۷۸ درس هجدهم: عشق جاودانی / روان خوانی: آخرین درس
- ۲۸۳ نیایش: لطف تو

■ لغت (واژه‌های مترادف (هم‌معنی) و متضاد)

■ املا

- ۲۹۸ گروه کلمات مهمّ املائی فارسی دهم
- ۳۰۴ گروه کلمات مهمّ املائی فارسی یازدهم
- ۳۱۱ گروه کلمات مهمّ املائی فارسی دوازدهم
- ۳۱۸ واژه‌های هم‌آوا
- ۳۲۷ واژه‌های «غلط‌انداز و مشابه»
- ۳۳۸ نکات طلایی املا و رسم‌الخطّ فارسی

■ تاریخ ادبیات

- ۳۴۴ درآمدهای تاریخ ادبیات
- ۳۴۸ فهرست الفبایی آثار و پدیدآورندگان آنها

■ حفظ شعر و عبارت

- ۳۵۴ فارسی دهم
- ۳۵۶ فارسی یازدهم
- ۳۶۱ فارسی دوازدهم

از مجموع ۲۵ تا سؤال درس ادبیات توی آزمونای سراسری، همیشه ۳ سؤال (۷۱۲) به مبهم «معنی واژه» و ۳ سؤال (۷۱۳) هم به مبهم «املاي واژه» اختصاص داره؛ یعنی مجموعاً ۶٪ از درصدها که البته در صد بسیار قابل تویه و مهمیه. این با تیپ‌های اصلی سوالاتی «معنی واژه» و «املا» رو دقیق با نمونه برات آوردم تا هم با شکل کلی سوالاتی هر کدوم از این مبهم‌ها آشنا بشی، هم نسبت به طرح سوالاتی این دو مبهم به یه بینش دقیق‌تر برسی؛ ضمن این که شناخت این تیپ‌های سوالاتی، باعث می‌شه سرعت و تسلط بیشتری توی پاسخ به سوالاتی هر تیپ پیدا کنی.

●●● تیپ‌های اصلی سوالات واژگان ●●●

تیپ ۱ تک‌واژه در گزینه

◀ **ساختار:** در هر گزینه، یک واژه همراه معنی آن ذکر می‌شود. گزینه‌ای که معنی ذکر شده برای آن درست یا نادرست است، مورد سؤال قرار می‌گیرد.

(خارج ریاضی ۹۸)

■ توضیح مقابل کدام واژه، نادرست است؟

- ۱) گرت‌برداری: طراحی چیزی به کمک گرده یا خاکه زنگ یا زغال.
 - ۲) حماسه: نوعی شعر که در آن از جنگ‌ها و دلاوری‌ها سخن می‌رود.
 - ۳) شهنواز: یکی از آهنگ‌های موسیقی ایران، گوشه‌ای از دستگاه شور.
 - ۴) کتاده: کمانی از جنس چوب که در دو طرف آن زنجیری وصل می‌شود.
- برای پاسخ به سوالاتی این تیپ، دوستان معنی (معانی) تمامی واژه‌ها ضروریه.

تیپ ۲ واژه‌ها یا معنی واژه‌ها به ترتیب در صورت سؤال

◀ **ساختار:** سوالات این تیپ، ۳ دسته است:

دسته اول: چند واژه (۶ - ۴ واژه) در صورت سؤال و «معانی» یا «مترادف»‌های پیشنهادی برای آن‌ها نیز، به صورت متوالی و به ترتیب، در گزینه‌ها می‌آید. گزینه‌ای که در بردارنده معانی یا مترادف‌های درست برای واژه‌هاست، خواسته می‌شود.

■ کدام گزینه می‌تواند معانی مناسبی برای تعداد بیشتری از واژه‌های زیر باشد؟

«بدسگال - عنود - تیمار - دلّاک - دوده - خیره - بردمیدن» (ریاضی ۹۹)

(۱) بداندیش - اندیشه - برگردانیدن - متحیر

✓ (۲) دشمن و بدخواه - خدمت - خاندان - خروشیدن

(۳) بدبختی - غمخواری - طایفه - برگردانیدن

(۴) بدخواه - مهیب - کیسه‌کش حتم - سرگشته

🔑 **توجه داشته باش که بررسی تک تک معنای ذکر شده برا واژه‌ها - از اولین گزینه تا**

آخرین گزینه - تنها راه پاسخ به این دسته از سوالات نسبتاً دشواره.

تیپ ۲ گروه‌واژه‌ها با معانی پیشنهادی در گزینه‌ها

◀ **ساختار:** در هر گزینه، چندواژه (۵ - ۲ واژه) همراه معنی‌شان می‌آید و

گزینه‌ای که در آن، معنی تمامی یا بعضی از واژه‌ها درست یا نادرست است،

مورد سؤال قرار می‌گیرد.

■ در همهٔ گزینه‌ها معانی واژه‌ها «تماماً» درست است؛ به جز: (تجربی ۹۹)

(۱) اندیشه: اندوه (طاق: بی‌همتا) (عیار: معیار)

(۲) تلقی: نگرش (تعبیر: بازگویی) (تعلّل: اهمال کردن)

(۳) مدام: می (بازبسته: پیوسته و مرتبط) (سوءهاضمه: بدگواری)

✓ (۴) انبساط: خودمانی‌شدن (جسیم: صاحب جمال) (معاملت: اعمال عبادی)

🔑 **با توجه به فراوانی واژه‌ها توی گزینه‌ها و دشواری نسبی این تیپ از سؤال و این‌که**

طراهای سؤال تو طرح این نوع سؤال به واژه‌های مشابه، غلط انداز و هم‌قائوده نظر

دارن، «دونستن معنی تمامی واژه‌ها» برا پاسخ به این تیپ از سؤال ضروریه؛ اما اغلب

با «هست و بوی یک یا دو معنی غلط توی گزینه‌ها» و استفاده از تکنیک «ردگزینه»، راحت

می‌شه به پاسخ مورد نظر رسید.

تیب ۴ گروه‌واژه‌ها با معانی پیشنهادی در صورت سؤال

◀ **ساختار:** هیچ واژه یا معنی‌ای در گزینه‌ها نمی‌آید؛ بلکه در صورت سؤال، چند واژه (۱۲-۸ واژه) همراه با معانی پیشنهادی‌شان در داخل کمانک () یا خارج از کمانک، پشت سر هم فهرست می‌شوند و تعداد واژه‌هایی که درست یا غلط معنی شده‌اند، خواسته می‌شود.

■ معنی چند واژه درست است؟ (خارج انسانی ۹۹)

(گرم‌رو: مشتاق) (سکندری: باوقار و آرام) (چلمن: بی‌عرضه) (خمره: مستی)
(مُسلم: قطعی) (کنده: هیزم) (دمساز: درد آشنا) (خستن: درخواست کردن)

(۱) سه (۲) ✓ چهار (۳) پنج (۴) شش

🔗 با توفیق به فراوانی واژه‌ها توی گزینه‌ها و همین‌طور دشواری نسبی این نوع از سؤالا، تنها راه رسیدن به پاسخ درست، «دوستان معنی تمام واژه‌ها»، «حرف معانی درست یا غلط از گروه شماره‌ش» و نهایتاً «شمردن واژه‌های باقی‌مونده» است.

تیب ۵ گروه‌واژه‌ها با معانی پیشنهادی به صورت الفبایی

◀ **ساختار:** سؤالات این تیب، ۲ دسته است:

دسته اول: الفبایی تک‌واژه‌ای: هر یک از موارد (حروف الفبا) شامل یک واژه با چند معنی پیشنهادی است. این که در کدام گروه از موارد (حروف الفبا)، معنی یا معانی ذکر شده برای واژه‌ها درست یا غلط است، خواسته می‌شود.

■ معنی مقابل کدام گروه‌واژه‌ها، درست است؟ (تجربی ۹۸)

(الف) پلاس: جامه‌ای خشن و پشمینه که درویشان پوشند.

(ب) خانقاه: محلّ اجتماع درویشان و مرشدان را گویند.

(ج) تقریظ: اشعار ستایش‌آمیز دربارهٔ یک شخص یا یک کتاب.

(د) مکاری: کسی که با مکر و حيله بر گروهی مسلط می‌شود.

✓ (۱) الف - ب (۲) الف - ج (۳) ب - د (۴) ج - د

■ معنی مقابل کدام واژه‌ها با توجه به شماره آن‌ها، همگی نادرست است؟

- (۱) حدّت: تندی و تیزی
(۲) جبّه: پشیمانی (خارج انسانی ۹۸)
(۳) استشاره: شور و نشاط
(۴) آوند: معلق
(۵) طیلسان: دستار
(۶) کاینات: آسمان‌ها
(۷) وجه: وجود

(۲) ۷ - ۳ - ۲

(۱) ۵ - ۴ - ۱

(۴) ۶ - ۵ - ۳ ✓

(۳) ۷ - ۶ - ۲

🔑 **پاسخ:** برای پاسخ‌دادن به سؤالی این تیپ هم، دوستن معنی (معانی) تمام واژه‌ها لازم و ضروریه؛ اما با توجه به وجود معنای (معناهای) غلط و استفاره از تکنیک «ردگزینه» می‌شه به پاسخ رسید.

●●● تیپ‌های اصلی سؤالات املا ●●●

تیپ ۱: غلط‌املایی یا رسم‌الخطی در متن (املای متنی)

◀ **ساختار:** یک متن ادبی، داستانی، علمی، تاریخی و ... - که اغلب خارج از کتاب درسی و ترکیبی از چند عبارت از چند متن مختلف است - می‌آید و باید غلط یا غلط‌های املایی و رسم‌الخطی موجود در آن را پیدا یا تعدادشان را مشخص کنی.

■ در متن زیر، چند غلط املایی یافت می‌شود؟ (ریاضی ۹۹)

«غافلی ضعیف که بر خواری کشیدن خو دارد و به هیچ تأویل منظور و محترم و متاع و مکرم نگرود که در معرض حسد و عداوت افتد، نباید دانست که عاقل همیشه محروم است و محسود و من از این طبقه نیستم و نه آزی قالب است که خیانت کنم.»

(۴) چهار

(۳) سه

(۲) دو ✓

(۱) یک

سؤالات این تیپ - که از دشوارترین سؤالات املا هم به شمار می‌رن - در بین سؤالات املا جایگاه خاصی دارن و هر سال هم به سؤالی به این تیپ اختصاص داره. با توجه به این که تو طرح این سؤالا، طرح سؤالی به «واژه‌های هم‌آوا و مشابه» توجه ویژه داره، تنها راه پاسخ به این تیپ از سؤالا، تسلط کامل روی معنی و املاي این نوع از واژه‌هاست؛ ضمن این که واژه‌ها رو باید توی همون عبارتی که به کار رفته در نظر بگیری و مورد بررسی قرار بدی.

تیپ ۲ - املاي گروه‌واژه‌ها

◀ **ساختار:** سؤالات این تیپ، ۲ دسته است:

دسته اول: چند گروه‌واژه (۱۴ - ۸ گروه‌واژه) بدون معنی‌شان به صورت متوالی و در داخل کمانک () یا گیومه « » می‌آید و باید تشخیص دهی که املاي چند واژه از بین آن‌ها درست یا غلط است.

■ در میان گروه‌واژه‌های داده‌شده، چند «غلط املايی» یا «رسم‌الخطی» به

(تجربی ۹۹)

چشم می‌خورد؟

«افراط و تفریط، صنف و گونه، التهاب و برافروخته‌گی، عنایت و توبه، انبان دباقی‌شده، بارع و حصار، بدقواره و ناموزن، بذله‌گو و شوخ‌طبع، بطالت و بیهودگی، صیغه بلعُت، بزم و ظیافت، بردمیدن و برخواستن، عرصه بین‌المللی، به تعویق انداختن و اهمال کردن»

۲) هفت

✓ ۱) شش

۴) نه

۳) هشت

◀ **ساختار:** دسته دوم: در هر گزینه، چند گروه‌واژه (۵ - ۳ گروه‌واژه) بدون معنی می‌آید و گزینه‌ای که در آن، غلط املايی به کار رفته یا نرفته، مورد سؤالی قرار می‌گیرد.

قبل از این که شروع کنی به فوندن لغت‌ها، فوب فوب گوش کن ببین چی می‌گم؛ «از تون شب واجب‌تره!!» توی آزمونای سراسری، از مجموع ۲۵ تا سؤال آرییات، همیشه ۳ سؤال اول به «معنی واژه» اختصاص داره که تمامی واژه‌ها هم اغلب از واژه‌نامهٔ کتابای فارسی ۲، ۱ و ۳ میان. تمام این واژه‌ها توی این کتاب با «*» مشخص شدن. هی‌مونه بقیهٔ واژه‌ها. بقیهٔ واژه‌ها رو هم فوب فوب باید بقونی و معنی‌شونو یاد بگیری؛ چون هم تو طول سال و برای جواب دادن درست به سوالاتی امتحان پایان ترم و هم برای براومدن از پس تست‌های آزمونای آزمایشی بهشون نیاز داری. اینم بدون که واژه «تیغ» که از لغت‌های غیرواژه‌نامه‌ای بود، توی کنگور ۹۹ انسانی داخل اومه بود، پس احتمال این که توی کنگور بعد، طراهای سؤال پرن سراغ واژه‌های غیرواژه‌نامه‌ای، هست. بنابر این به این کتاب، اعتماد قبلی ویژه داشته باش و فیالت از هفت دولت راحت باش؛ چون به کتاب کاملاً استثنایی با آموزش متفاوت. با فوندنش به هیچ مطلب اضافه‌تری نیاز نداری و از فوندن هر کتاب دیگه‌ای کاملاً بی‌نیاز بی‌نیاز می‌شی. هالا شروع کن به فوندن. بسم الله!!

... ستایش: به نام کردگار ...

لغت	معنی / توضیحات
کردگار:	آفریدگار، آفریننده، خالق، خداوند
آفلاکی*:	جمع «فلک»: آسمان، سپهر، چرخ، گردون، سما؛ «آسمان‌ها / هفت افلاک: هفت آسمان
آدم:	حضرت آدم <small>علیه السلام</small> ، نخستین انسان؛ مجازاً «انسان»
◀ به نام کردگار هفت افلاک / که پیدا کرد آدم از کفی خاک	
فَضْل*:	بخشش، کرم، نیکویی؛ دانش [معانی دیگر: فضیلت، برتری، کمال]
رحمت:	بخشش، مهربانی، لطف [= زحم، مرحمت]
نظر کردن در کار کسی؛ کنایه از «مورد توجه و عنایت قرار دادن کسی» (نظر: نگاه، چشم، دیده / نظر کردن: نگاه کردن، دیدن)	
◀ الهی! فضل خود را یار ما کن / ز رحمت، یک نظر در کار ما کن	
رِزَاق*:	رزق‌دهنده، روزی‌دهنده، روزی‌رسان (صیغهٔ مبالغه از «رِزَق: روزی»)
خَلَق:	خلق‌کننده، آفریننده، آفریدگار (صیغهٔ مبالغه از «خَلَق: آفریدن») [= کردگار، باری]
◀ تویی رِزَاقِ هر پیدا و پنهان / تویی خَلَاقِ هر داننا و نادان	
زهی*:	أحسن، آفرین (واژهٔ تحسین) [= زه: أحسن و آفرین]

خاصه:	خصوصاً، مخصوصاً، به ویژه، علی‌الخصوص
قربابت*:	خویشی، خویشاوندی، نزدیکی؛ در این جا به معنی «خویشاوند، قوم‌خویش» [= قُرْبَت / ≠ غُرْبَت، عُربَت، بیگانگی، دوری]
◀	همه‌کس را بسزا حق‌شناس باش؛ خاصه قِربابت خویش را.
	واژه غلطانداز و مشابه «قِربابت»: غُرْبَت: دوری؛ غریبی، بیگانگی و ناآشنایی، عُربَت، غُرب: شگفتی ■ از حیث غُرْبَت، با اهرام مصر برابری می‌کند.
مولع*:	شیفته، بسیار مشتاق، آزمند، حریص (از ریشه «وَلَع: حرص و آز»)
◀	و پیران قبیله خویش را حرمت دار، ولیکن به ایشان مولع مباش.
هنر:	فضیلت، ویژگی نیک و پسندیده [≠ عیب: نقص و کاستی، ویژگی بد]
◀	تا هم‌چنان که هنر ایشان همی‌بینی، عیب نیز بتوانی دید.
ایمین:	در امان، دل‌آسوده [= محفوظ، مضمون / ≠ نالایمین]
◀	و اگر از بیگانه نالایمین شوی، زود ... خویش را از وی ایمین گردان.
ننگ:	عار، رسوایی
رسته:	رهاشده، نجات‌یافته (از مصدر «رُستَن: رهاشدن، نجات‌یافتن»)
◀	از آموختن ننگ مدار تا از ننگ ، رسته باشی.
	واژه غلطانداز و مشابه «رسته»: رُسته: روییده، رویش کرده (از مصدر «رُستَن: روییدن، رویش کردن») ■ بنفشه رسته از زمین به طُرف جویبارها ...
معالی:	جمع «مَعْلَة»: بزرگی‌ها، بزرگواری‌ها، درجات عالی و منزلت‌های رفیع
◀	[کتاب] قابوس‌نامه، [اثر] عنصرالمعالی کیکاووس
	واژه هم‌آوای «معالی»: مَعَالی: منسوب به «مأل: سرانجام و عاقبت»؛ موکول شده به آینده، در عاقبت ■ حالی که بر او هر که درآید به سؤالی / آسوده‌دلسی یابد حالی و مآلی
حَدَر:	پرهیز، دوری، پرهیز کردن / بر حَدَر داشتن: پرهیز دادن، دور کردن
◀	آدمی را از چه کاری بر حَدَر می‌دارد؟
	واژه هم‌آوای «حَدَر»: حَضَر: ماندن در خانه یا وطن، سفر نکردن [≠ سفر] ■ خاری که به من در خَلد اندر سفر هند / به چون به حَضَر در کف من دسته شب‌بوی (تجربوی ۹۵)

شادی، شادمانی [= نشاط، سُرور، مسرت، سُرور، فَرَح، بهجت /#	طَرَب*:
محنت، قلال، غصه: غم و اندوه، ناراحتی]	
چون در او چندین اندوه و طَرَب بود، در نهاد خود، شگفت و عجب بود.	
از بهر:	برای، به خاطر / بهر: سهم، نصیب، قسمت، بهره
صدیق*:	بسیار راستگو (صفت مبالغه)
از بهر آن بود که یوسف صدیق وفادار بود.	
واژه هم‌آوای «بهر»: بحر: دریا، یم	
و در بحرِ دَرِ ثمین و نعم ما غرق شود.	■ (ریاضی ۹۳)
واژه غلط‌انداز و مشابه «صدیق»: صدیق: دوست	
جَبَّار*:	مسلط، چیره (صفت مبالغه و از صفات خداوند تعالی) / مَلِكِ جَبَّار: منظور «خداوند» است.
و خبردهنده از او مَلِکِ جَبَّار بود.	
حُسن:	نیکویی، خوبی و زیبایی
صورت:	(۱) چهره، روی، رخ (۲) شکل، ظاهر [سیرت: باطن، درون، ذات]
قصه حال یوسف را نه نیکو از حُسنِ صورت او گفت، بلکه از حُسنِ سیرت او گفت.	
واژه هم‌آوای «صورت»: سورت: تندی، تیزی، جدت، شدت	
چون صورت (← سورت) آن شیران و صُولتِ آن دلیران مشاهده کرد، انگشت ندامت گزیدن گرفت.	■ (زبان ۹۶)
حَسب:	اسارت، اسیرشدن، زندانی‌شدن، گرفتاری
از روی نیکوش، حَسب و چاه آمد.	
لثیمی*:	لثیم‌بودن، پستی، فرومایگی (اسم مصدر ← لثیم + «ی» مصدری) / لثیم: پست، فرومایه، حقیر [= سیفله، خوار، زبون، دون، خفیف ...]
کریمی:	بخشنده‌گی، جوانمردی (اسم مصدر ← کریم + «ی» مصدری)
در مقابله زشتی، آستی کرد و در مقابله لثیمی، کریمی کرد.	
عنایت:	توجه، اعتنا، التفات [معنای دیگر: حفظ کردن] (جمع: عنایات)

واژه هم‌آوای «آزار»، آذار: از ماه‌های رومی معادل ماه اول بهار (فروردین‌ماه)	
■ ابر آذاری بر آمد، باد نوروزی وزید / وجه می می خواهم و مطرب، که می گوید رسید؟	وقاحت*:
بی‌شرمی، بی‌حیایی	
◀ آن‌ها با وقاحت، همه کلاه‌ها و لباس‌ها را از تنش‌شان بیرون کشیدند.	
مأمور:	آن که برای انجام کاری امر و فرمان یافته، امرشده، فرمان یافته
◀ در یکی از روزها که مأموران صلیب سرخ آمده بودند ...	
واژه هم‌آوای «مأمور»: معمور: آباد، عمران یافته	
■ اعداء دولت مقهور و سپاه مطیع و رعایا خشنود و بلاد معمور.	
توشه و اندوخته، توانایی تحمل سنگینی یا فشار	توش*:
توان بینایی و دید (دیدن) [معنای دیگر: سمت، جهت]	سو:
جمع «سَطْر: خط»؛ خط‌ها، سطرهای نوشته	سُطور:
◀ تمام توش و توان ما در دوران اسارت، ضربان قلب و سوی چشم ما، به خطوط و سُطور این کاغذها و کلمات و نوشته‌ها بسته بود.	
واژه هم‌آوای «سُطور»: سُتور: حیوان چارپا مانند اسب و آستر و شتر و...	
■ هر که اهتمام او برای طعمه است، در زمره بهایم و ستوران معدود گردد و در زمره صاحب‌دلان متجلی نشود.	
(ریاضی ۹۷)	
دارای تلاطم و درهم‌ریختگی، طوفانی، آشفته و ناآرام	متلاطم:
◀ و می‌توانستند ما را آرام یا متلاطم کنند.	
جوهره، سرشت، بنیان، اساس و پایه	خمیرمایه:
◀ دریافتم خمیرمایه آدمی، کلمه است.	
بی‌احتیاط، بی‌توجه، و بی‌پروا (قید) / ملاحظه: دیدن، احتیاط کردن	بی‌ملاحظه:
◀ اقا من بی‌ملاحظه، کاغذ را سیاه می‌کردم.	
خسته‌کننده، [نیز به معنای «توان فرسا، سخت و تحمل‌ناپذیر (غیر قابل تحمل)» ← فارسی ۲/درس ۵]	طاقت فرسا*:
◀ و لحظه‌های انتظار طاقت‌فرسای خانواده بزرگ اسیران را فراموش نکنم.	

درس دوازدهم - فارسی دهم : لغت

گیتی فروز:	افروزنده و روشنی بخش گیتی (صفت فاعلی) / گیتی: دنیا، جهان، عالم
◀ به جمشید بر، تیره‌گون گشت روز / همی کاست زو فز گیتی‌فروز	
اغراق:	زیاده‌روی، بزرگ‌نمایی
◀ در زبان ادبی به این کار «اغراق» می‌گویند.	
عامل *:	حاکم، والی [نیز، به معنای «کارگزار» زیرا در درس ۲ (دیوار)، «عمله» جمع «عامل: کارگزار» دانسته شده و به صورت «کارگزاران» معنا شده است.]
رعیت:	مردم عامه، عوام - که تحت اطاعت حاکم و یا پادشاهانند.
درازدستی:	تعدی و تجاوز به حقوق مردم و یا مال و ناموس آنان [= تناول]
◀ فلان عامل را که فرستاده‌ای به فلان ولایت، بر رعیت درازدستی می‌کند و ظلم روا می‌دارد.	
سزا:	کیفر، مجازات، جزا [= بادآفره]
ستدن:	ستاندن، گرفتن
◀ روزی سزای او بدهی که مال از رعیت، تمام ستده باشد.	
زجر *:	آزار، اذیت، شکنجه
مصادره *:	تاوان گرفتن، جریمه کردن
خزینه:	خزانة، گنجینه، محل حفظ و نگه‌داری پول یا چیزهای گران بها (جمع: خزاین)
◀ پس به زجر و مصادره از وی بازستانی و در خزینه نهی.	
مضرت *:	زیان، گزند رسیدن
در حال:	فوراً، بی‌درنگ، سریع [= فی الحال، فی الفور، الساعه، در ذم، سبک]
◀ پادشاه خجل گشت و دفع مضرت عامل بفرمود در حال.	

زیر ذره‌بین: باز هم اشتباه ... اشتباه ... اشتباه!!! عنوان گنج کلمت درس ۱۲ کتاب درسی چاپ ۹۵ و ۹۶ «پناه و پناه» بود و واژه‌های «پناه» و «ذر» هم که توی واژه‌نامهٔ درس ۱۲ اومدن - مربوط به همون حکایت هستن؛ اما متأسفانه با این که توی چاپ‌های پیرید کتاب درسی به پای حکایت «پناه و پناه»، حکایت «عامل و رعیت» یاگزین شده، هم‌پنان به غلط، واژه‌های «پناه» و «ذر» توی واژه‌نامهٔ درس ۱۲ فارسی باقی موندن!!! به هر حال معناشونو به ذهنِت بسپَر و ازشون غافل نشو؛ «پناه: مقام، درپناه» // «ذر: فانور در تنه مانند شیر و پلنگ و گرگ».

چاووش*:	آن که پیشاپیش زائران حرکت می‌کند و با صدای بلند و به آواز، اشعار مذهبی می‌خواند.
آنک:	واژه‌ای است برای اشاره به دور (اعمّ از مکان یا زمان) [= اینک]
عَلَم:	پرچم [= بیرق، دَرَفش، لوا، رایت] (جمع: أعلام)
◀ جانان من! بر خیز و بشنو بانگ چاووش / آنک امام ما عَلَم بگیرفته بر دوش	
واژه هم‌آوای «عَلَم»: اَلَم: درد، رنج و اندوه (جمع: ألام)	
■ می‌زده به شمشیر جفا، می‌رفت و می‌گفت از قفا / سعدی: بنالیدی ز ما، مردان نمانند از اَلَم (زبان ۹۵)	
■ شیر گفت: هرگاه شفقت و حمیت گاو یاد کنم، حسرت و اَلَمی بر من غالب و مستولی گردد. (هنر ۱۹)	
تکبیر زن:	۱) تکبیر بگو (۲) در حال تکبیر گفتن (قید) / تکبیر: الله اکبر گفتن، خدا را به بزرگی یاد کردن
لتبیک گو:	۱) لتبیک بگو (۲) لتبیک گویان، در حال لتبیک گفتن (قید)
رَهوار:	مخفف «راهوار» (صفت جانشین موصوف)؛ منظور «اسب راهوار» است. همراه، هم‌قدم؛ هر یک از دو یا چند نفری که با هم کاری انجام می‌دهند / همپایی* : هم‌پا بودن، همگامی، همراهی
◀ تکبیر زن، لتبیک گو بنشین به رَهوار / مقصد دیار قدس، همپای جلودار	
داغ:	غضه و اندوه، مصیبت [معنای دیگر: بسیار گرم و سوزان]
ماتم:	غضه و اندوه، غم و ناراحتی، مصیبت
نیلی*:	به رنگ نیل، کیودرنگ (صفت نسبی ← نیل + «ی» نسبت) / نیلی پوش: سیاه پوش؛ کنایه از «عزادار، ماتم زده»
◀ ای کعبه به داغ ماتمت نیلی پوش! / وز تشنگیات فرات در جوش و خروش	
رَشحه*:	قطره، چگه
یَم:	دریا [= بحر / بَرّ: خشکی، بیابان]
مَشک*:	آنبان، خیک؛ کیسه‌ای چرمین از پوست گوسفند (که در آن ماست و آب و ... می‌ریزند).
◀ جز تو که فرات، رَشحه‌ای از یَم توست / دریا نشنیدم که کِشد مَشک به دوش	
واژه غلط‌انداز و مشابه «مَشک»: مَشک: ماده‌ای خوش‌بو و معطر که از ناف آهو به دست می‌آید.	
کلاف*:	نخ و ریسمان و جز آن که گرد کرده باشند؛ ریسمان پیچیده گرد دوک
◀ رنگین‌کمانی از شوق و شور، کلاف ابرهای تیره را از هم باز می‌کرد.	

درس چهاردهم - فارسی یازدهم : لغت

واژه هم آوای «عَمَل»؛ اَمَل: آرزو، مقصود، مُراد، خواسته (جمع: اَمال)	
■ باچنین کوتاهیِ عمر بربان ننوان کرد / قصهٔ طول عَمَل (← اَمَل) را که سخن طولانی است (زبان ۹۵)	
غَزَا*؛ پیکار، جنگ، نبرد با کَفَّار [= غَزوه، غَزو، ناوَرِد، آورِد، کارزار، حَرْب، رزم]	
◀ در غَزَا بر پهلوانی دست یافت / زود شمشیری بر آورد و شتافت	
واژه هم آوای «غَزَا»؛ (۱) قَضَا: تقدیر، سرنوشت، اراده و مشیت و حکم خداوندی (۲) عَزَا: خوراک، خوردنی [= طعام، طعمه، قوت، رزق]	
■ بر خردمند واجب است که به قضاهای آسمانی ایمان آرد.	(زبان ۸۶)
■ بخور شرابِ انابت، بساز قرصِ وَزَع / ز توبه ساز تو معجون، غذا ز استغفار	
خَدُو*؛ آب دهان (تَفُو)، بُزاق	
وَلِي؛ دارندهٔ بالاترین مقام در دین پس از پیغمبر ﷺ؛ دوست [نیز به معنای «سرپرست، صاحب، دوستدار»] (جمع: اولیا)	
◀ او خَدُو انداخت در روی علی / افتخار هر نبی و هر ولی	
واژه غلطانداز و مشابه «خَدُو»؛ خَدیو: خداوند، صاحب، پادشاه	
در زمان؛ سریع، فوراً، بی درنگ [= درحال، در دم، فی الفور، فی الحال، سَبَك، السَّاعه، خیرخیر]	
کاهلی؛ تنبلی، سستی؛ در این جا به معنی «مکث و درنگ کردن»	
◀ در زمان انداخت شمشیر آن علی / کرد او اندر غَزایش کاهلی	
بگذاشتی؛ رها کردی / گذاشتن: رها کردن، ترک کردن [معنای دیگر: قراردادن، نهادن، اجازه دادن، تأسیس کردن، ایجاد کردن، وضع کردن]	
◀ گفت: بر من تیغ تیز افراشتی / از چه افکندی مرا بگذاشتی؟!؛	
مأمور؛ آن که برای انجام کاری امر و فرمان یافته؛ امر شده، فرمان یافته	
◀ بندهٔ حَقَم، نه مأمور تنم	
واژه هم آوای «مأمور»؛ معمور: آباد، عمران یافته	
■ اعداء دولتِ مقهور و سپاهِ مطیع و رعایا خشنود و بلادِ معمور. (بلاد: شهرها)	
پور*؛ پسر، فرزند مَدْگَر	
گوهر؛ جوهر، سرشت، ذات [= اصل، نهاد، باطن، ضمیر، طینت، طبع، طبیعت، فطرت]	
◀ منم پورِ ایران و نام آورم / ز نیروی شیران بُود گوهرم	

درس پانزدهم - فارسی یازدهم : لغت

واژه هم‌آوای «گزاردن»: گزاردن: قراردادن، نهادن، اجازه‌دادن، تأسیس کردن، ایجاد کردن، وضع کردن، رهاکردن و ترک کردن

■ و وضعی تر اصدقا آن است که در حال شدت و نکبت، صداقت را مُهمَل بگوید (← گزارد). (انسانی، ۹۳)

مَعُونت* : یاری، کمک [= عُون، اِغانه، معاونت، مَظَاهرت، تعاون]

مَظَاهرت* : یاری کردن، پشتیبانی

◀ و به مَعُونت و مَظَاهرت ایشان از دست صیاد بچستم ...

واژه هم‌آوای «مَعُونت»: مَثُونت: (۱) هزینه و خرجی، لوازم معیشت (۲) رنج و محنت

■ عیال نه، زن و فرزند نه، مَثُونت نه / از این همه، تنم آسوده بود و آسان بود
■ من از مَثُونت این تهمت بیرون نیایم تا ملک حیلتی نسازد که صحت حال و روشنی کار بدان بشناسد.

مَوَاجِب* : جمع «موجب»؛ وظایف و اعمالی که انجام آن بر شخص واجب است.

سِیادت* : سروری، بزرگی

◀ مرا نیز از عهدهٔ لوازم ریاست بیرون باید آمد و مَوَاجِبِ سِیادت را به آدا رسانید.

عُقده* : گره [معنای دیگر: گرفتگی و ناراحتی روحی ناشی از برآورده‌نشدن آرزو و خواسته و یا امیال سرکوب‌شده]

مَلول* : آزرده، سُست و ناتوان، به سُتوه آمده، مانده (درمانده)؛ اندوهگین

◀ می‌ترسم که اگر از گشادن عُقده‌های من آغاز کنی، ملول شوی.

مَلالت* : آزرده‌گی، به سُتوه آمدن، ماندگی (درماندگی)؛ غم و اندوه [= مَلال، محنت] / سُرور، مسرت، بهجت، فَرَح، طرب، شادی، نشاط]

إِهْمال* : کوتاهی، سهل‌انگاری کردن [معنای دیگر: فروگذار کردن کار]

ضمیر: باطن، درون [= نهاد، سیرت، سرشت، ذات، طینت، طبع، طبیعت، فطرت، گوهر (جوهر)]

رُخصت* : اجازه، اذن، اذن‌دادن [= بار، دستوری، دستور]

◀ چون من بسته باشم - اگر چه ملالت به کمال رسیده باشد - إِهْمال جانب من جایز نشمری و از ضمیر، بدان رُخصت نیایی.

واژه غلط‌انداز و مشابه «ملالت»: ملامت: سرزنش، نکوهش

بِالَاحْتِیاجِ، هَر یَکِ از اَتاق‌های کُوجکی کِه در بالای اطراف سالن یا یَک مَحْوَطَه می‌سازند کِه مُشرف بر مَحْوَطَه است. [= حُجره]	عُرْفَه*:
مَحَلّی کِه در آن تَدْرِیس کنند، مَوْضِعِ دَرَسِ گُفْتَن [= مَدْرَسَه]	مَدْرَس*:
◀ در عُرْفَه‌های مَساجِد یا مَدْرَس‌های مَدارس می‌نشستند.	
سَرسَپَرْدَن: کُنایَه از «تَسْلیم‌شَدَن، مَطیع و فَرمانبَردار بُوَدَن»	
میل و خَواست؛ عَلاقَه و مَحَبَّتِ هَمراه با اَحترام، اِخْلَاص	اِرادَت*:
◀ سَر می‌سَپَرَد؛ نَه بَه زَور «حَاضِر و غَایِب»، بَل بَه نِیروی اِرادَت و کَشش اِیمان.	
اَسْتان، اَغاز [مَعنای دِیگَر: پِیشگاه، دَرگاه، قِسمت جَلوی در]	اَسْتانَه*:
◀ اَما در اَسْتانَه میوه‌دادن دَرختی کِه جَوانی را بَه پَایش رِیختَه بُوَد ...	
دِگَرگُون، مَتَحَوَّل (از مَصْدَر «اِنقِلاب؛ دِگَرگُونی، تَحَوَّل»)	مَنقَلَب:
بِحَبوَحَه، شُور و غَوا	گِیَر و دَار:
◀ نَاگَهان مَنقَلَب شُد. شَهر را و گِیَر و دَار شَهر را رها کَرَد ...	
نَاحِیَه، مَحْدودَه؛ اِدارَه، مَرکَز و مَقَر؛ در اِین‌جا بَه مَعنای «حَوزَه عِلْمِیَه، مَرکَز تَحصیل عِلوم دِینی و اِسلامی» است.	حَوزَه:
◀ ... کِه بَرجِستَه‌تَرین شاکِرَد حَوزَه اَدیب بزرگ بُوَد ...	
واژَه هَم‌اَوای «حَوزَه»: حَوضَه: زَمین و یا نَاحِیَه‌ای کِه از آب یَک رُودخانَه سِیراب می‌شود؛ حَوض کُوجک	■ چو زَد کُوزَه بر حَوضَه سَنگ‌بِست / سَفالین بُد آن کُوزَه، حَالی شَکِست (ریاضی ۹۴)
جَمع «جَد: پَدربزرگ، نِیا»؛ نِیاکان، پِیشِینیان [= اَسلاف]	
◀ باز راه اَجداد خَویش را بَه سَوی کُویَر پِیش گَرَفَت و بَه مَزینان بَرگِشت.	
بِیان کَرَدَن، شَرح‌دادَن، بازگُورَدَن، بازگُوی	تَعبیر*:
◀ بَه اِصل خُود، مَزینان بَر می‌گِشتیم و بَه تَعبیرِ اَمروزمان «می‌رَفْتیم».	
غَریبی، غَریبَه‌بُودَن، دُوری، دُوری از خَانمان و وِطَن، بِیگانگی و	عُرْبَت:
نَاآشَنایی [= عُرْب، غَرابت، بُعَد]	◀ و ما را از عُرْبَتِ زندان شَهر بَه مِیَهَن اَزاد و دامن‌گِستَرمان می‌بُرد.

درس نهم - فارسی دوازدهم : لغت

<p>واژه هم آوای «عُربت»: قُربت: نزدیک شدن، نزدیک بودن، نزدیکی، همجواری [= قُرب، قرابت]</p> <p>و هر دو به مزید عیج (← قُربت)، از دیگر خواص خدم، مرتبه تقدّم یافته بودند. (زبان ۸۶)</p> <p>عُربت من در جهان از بهر توسّت قُربتِ خاصانِ درگاهم بده</p>	<p>ماوراء الطّبیعه*:</p> <p>آن چه فراتر از عالم طبیعت و ماده باشد، مانند خداوند و روح و مانند آن‌ها.</p>
<p>و از آن است که ماوراء الطّبیعه را ... در کویر به چشم توان دید.</p>	<p>صخره:</p> <p>سنگ بزرگ سخت، تخته سنگ بزرگ</p>
<p>و حی:</p> <p>آن چه از جانب خداوند بر پیامبران الهام می‌شود.</p>	<p>هر صخره سنگش و سنگریزه اش آیات وحی را بر لب دارد.</p>
<p>واژه غلط انداز و مشابه «صخره»: سُخره: ۱) مسخره کردن، تمسخر [= ریشخند، استهزاء]</p> <p>۲) زیردست، خوار و زبون</p> <p>شعرهای تو نخوانیم و بر او سُخره کنیم / ور کند سُخره ما، سُخره او را نخربم</p> <p>آن که گوید من از آرزوهای جسمانی فارغم، سُخره هوا باشد. (تجربی ۹۷)</p> <p>گاهی وقتاً هم «سُفره»، رو عمداً به سُطل «سُفره» میارن؛ ببین:</p> <p>ظالم از مظلوم کی دانند کسی؟! / کاو بُود صُخره هوا همچون حُسی (تجربی ۹۴)</p>	<p>الهام:</p> <p>تلقین کردن؛ اندیشه‌ای که به صورت ناگهانی در ذهن بیاید؛ تلقای امری از جانب خداوند در دل انسان</p>
<p>بویدن، بوی کردن</p>	<p>استشمام*:</p> <p>بویدن، بوی کردن</p>
<p>و عطر الهم را در فضای اسرارآمیز آن استشمام کرده است.</p>	<p>توجه! مبدا از واژه «القا، انداختن، تلقین کردن» که تو معنای واژه «الهام» اومه بود- و واژه هم آوایش یعنی «الغا» غافل بشی!!!!</p>
<p>واژه هم آوای «القا»: الغا: لغو کردن، باطل کردن</p> <p>شکر الغای حُکم خبَسش را / سوز داده است بر صغیر و کبیر</p>	<p>غیبی:</p> <p>منسوب به «غیب: عالم غیب»؛ نهانی</p>
<p>که هرگاه مشت خونین و بی تابِ قلبم را در زیر باران‌های غیبی سکوتش می‌گیرم ...</p>	<p>غریب:</p> <p>دور افتاده از وطن، غریبه، بیگانه و نا آشنا [معانی دیگر: ۱) دور، بعدی ۲) عجیب و شگفت]</p>



درس نهم - فارسی دوازدهم : لغت

لوکس؛	زیبا و تجملاتی
◀ نگاه‌های لوکس مردم آسفالت‌نشین شهر، آن را کهکشان می‌بیند و ...	
تلقی*؛	دریافت، تعبیر، نگرش
◀ روحی را که در این تلقی و تعبیر پنهان است، تماشا کنید.	
نشئه*؛	حالت سرخوشی، سرمستی، کیفوری (کیفورشدن)
قدس*؛	پاکی، صفا، قداست
ماورا*؛	فراسو، آن‌سو، ماسوا، برتر و فراتر
محروم؛	بی‌بهره، بی‌نصیب
◀ از آن‌همه زیبایی‌ها و نشئه‌های سرشار از شعر و خیال و عظمت و شکوه و ابدیت پر از قدس و چهره‌های پر از «ماورا»، محروم‌تر می‌شدم.	
◀ واژه غلط‌انداز و مشابه «محروم»، مرحوم: رحمت‌یافته، مورد رحمت و عفو خداوند قرار گرفته؛ وفات‌یافته، متوفی	
مُعطر؛	عطر آگین، عطر آمیز، خوش‌بو [= نسیم؛ خوش‌بو]
سُموم*؛	باد بسیار گرم و زیان‌رساننده و مهلک (جمع: سَمائم)
◀ آن باغ پر از گل‌های رنگین و معطر شعر و خیال و الهام و احساس در سُموم سرد این عقل بی‌درد و بی‌دل پژمرد.	
◀ واژه غلط‌انداز و مشابه «سُموم»، سُموم: جمع «سَم»؛ سَم‌ها، زهرها	
صفا؛	پاکی، پاکیزگی، روشنی [= قدس، قداست]
آهورایی*؛	منسوب به «آهورا»؛ ایزدی، خدایی / آهورا: در اوستا به معنی «وجود مطلق و هستی‌بخش، اهورامزدا؛ خدای بزرگ ایرانیان باستان»
عددبین؛ کنایه از «حسابگر و مادی‌نگر»	
◀ و صفای آهورایی آن همه زیبایی‌ها ... به این علمِ عددبینِ مصلحت‌اندیش آلود.	
اسرا*؛	در شب سیرکردن؛ نام هفدهمین سوره قرآن کریم
◀ خسته از نشئه خوب و پاک آن «اسرا» در بستر خویش به خواب رفتم.	

لغت

واژه‌های
مترادف (هم‌معنی)
و متضاد
فارسی دهم،
یازدهم و دوازدهم

واژه‌های مترادف (هم‌معنی) و متضاد فارسی دهم، یازدهم و دوازدهم : لغت

تو این بخش، به فهرست کامل و یک‌پا از واژه‌های مترادف (هم‌معنی) و متضاد که قبلاً اونا رو تو لغت نامه فارسی ۲۰۱ و ۲۰۳ فونری -آوردیم- عالی‌ه!!! هیچ‌جا هم‌پسین مجموعه‌ای پیدا نمی‌کنی. با فوندرنش تمام واژه‌های مهم و مترادف و متضادها شونو به پار دیگه به صورت به‌پا مرور می‌کنی.

آخته = آهیخته: برکشیده، بیرون کشیده‌شده

آوا = طنین = نغمه = نوا = آهنگ = صوت = آواز: صدا

آوند = آونگ = معلق: آویخته، آویزان

آیین = دین = کیش = مسلک = مَشرَب = مذهب

آبد = ابدیت = بقا = دوام: جاودانگی [آبد (در معنای «زمان بی‌پایان») ≠ آزل: زمان بی‌آغاز]

آثنا = حین = بُحُوحه = وسط = میان

احمق = سَفیه = جاهل = کودن = ابله = پَخمه: نادان و کم‌عقل، ساده‌لوح / ≠ عاقل = فرزانه: دانا و خردمند

آختر = نَجْم = کوکب: ستاره

إرتجالی = ارتجالاً = فی‌الباده = بالبداهه: بی‌درنگ

استحقاق = لیاقت = اهلیت = برآزندگی: سزاواری، شایستگی

إصرار = إلحاح = سماجت = لجاج: پافشاری

إطاعت = طاعت = مُطَاعت = طُوع = تبعیت: پیروی و فرمانبرداری / ≠ عُصیان: سرکشی، نافرمانی

إفراط = گزاف‌کاری: زیاده‌روی کردن / ≠ تفریط = قُصور: کوتاهی کردن

أفسر = دیهیم: تاج، کلاه پادشاهی

إقبال = سعادت = دولت: خوشبختی / ≠ إدبار: بدبختی [إقبال (در معنای «روی آوردن») ≠ إدبار، إعراض، انصراف (در معنای «روی برگرداندن»)]

التفات = اعتنا = عنایت: توجّه

ألفت = إلف = أنس = مؤانست: خوگرفتن، انس و دوستی

ألهیّت = رُبُوبیّت: خدایی، خداوندی

إمتناع = إبا = مضایقه = دریغ: خودداری از پذیرفتن یا انجام کاری



طَرَب = نشاط = سُورور = مسرت = ابتهاج = بَهجت = فَرَح = شَعَف = وَجد: شادی و شادمانی / ≠
 ماتم = عزا = حُزن = غَضه = محنت = مصیبت = مَلال = مَلالت = اَلَم: غم و اندوه
 عارضه = عِلّت = مَرَض: بیماری (عارضه در معنای «حادثه») = اِتِّفاق = رُخداد = رویداد = واقعه
 عاری = تُهی = فاقد: خالی / ≠ اَگنده = اَکنده = مَشحون = مَمْلُو = لبریز = سرشار: پُر
 عتاب = ملامت = مَدَمّت = دَمّ = شماتت = وَقِيعت = طَعْن = قَدَح: سرزنش و نکوهش / ≠
 مَدح = تمجید = تُنا = تحسین: ستایش
 عَجِيب = عَجَب = شگفت = شگرف = طُرفه = بَدِيع = غریب: تعجب آور، عجیب و شگفت
 غَرش = گاه = سَریر = اورند = اورنگ: تخت (تخت پادشاهی)
 عزم = آهنگ = اراده = رَغبت = هَمّت: خواست، قصد و تصمیم، نیت
 عَقْد = میخنده = قَلَادَه = طُوق = چَنبر = چَنبره = قید: حلقه، گردنبد
 عَلم = بیرق = درفش = لَوا = رَايت: پرچم
 عِنان = لگام = زمام = افسار: دهانهٔ اسب
 غالب = چیره = مَسَلَط = مُستولی = فایق: غلبه کننده، دارای برتری (برتر)، پیروز / ≠
 مغلوب = مَقهور: غلبه شده، شکست خورده
 غذا = طعام = طعمه = قوت = رِزق = خورش: خوراک، خوردنی
 غلبه = چیرگی = سُلطه = تَسَلَط = سَیطره = اِستِیلا = قَهَر
 غُلغله = همهمه = هیاهو = جَنجال = غوغا = ازدحام = هنگامه: سروصدا و شلوغی
 غَنَا = استغنا: غنی و بی نیاز بودن، توانگری / ≠ فقیر = حاجت = احتیاج: نیازمندی
 غَنی = مُستغنی: بی نیاز، دارا / ≠ فقیر = مُفلس = محتاج: نیازمند، نادار و بی چیز
 فایق = مصطفی = صَفوّت: برگزیده [فایق در معنای «دارای برتری، برتر، مسلط، چیره») =
 غالب، مُستولی]
 فَرَاغ = فَرَاغت = راحت: راحتی و آسایش / ≠ تَعَب = مشقّت = فلاکت = نکبت = شدّت =
 وُبال: رنج و سختی و عذاب
 فَرِاق = فِرَاق = فُرقت = هِجران = هِجر = غُرب = غُربت = غُرابت = بَعْد: دوری، جدایی،
 فاصله / ≠ وصال = وُصلت = وُصول = قُرب = قُربت، قِرابت: نزدیکی، نزدیک بودن، همجواری

گروه کلمات مهمّ املائی

تو این قسمت، تمامی گروه کلماتی که از نظر املائی مهم هستند و امکان مطرح شدنشان توی آزموناای مختلف (چه آزمایش و چه سراسری) وجود داره، بی کم و کاست به ترتیب درس به درس و سطر به سطر متن کتابای فارسی ۲۰۱ و ۳ پشت سر هم فهرست شدن. به مجموعه کامل کامله؛ هیچی کم و کسر نداره. فایده تفت تفت!

ستایش

فضل و بخشش ● رزاق و خلاق ● زهی و احسنت ● فروغ و روشنی ● عطار و دارو فروش

درس ۱

غلغله زن ● معرکه و نبردگاه ● حامل و بردارنده ● برزندگی و لیاقت ● نمط و شیوه ● غرور و خودخواهی ● مبدأ و آغاز ● بحر و یم ● سهمگین و ترسناک ● نعره و فریاد ● زهره دَر ● یله و رها ● هنگامه و غوغا ● حقارت و خواری ● تحصیل علم ● خوی و خصلت

درس ۲

مستغنی و بی نیاز ● تیمار داشتن ● فعل و عمل ● مُحال و بی اصل ● ضایع و تباه و تلف ● قربات و خویشی ● حرمت و احترام ● مولع و حریص ● قابوس نامه ● عنصر المعالی ● محو تماشا ● لب حوض ● بَرّاق و درخشان ● تَلّ و تپّه ● قاش خربزه ● جشن مفصل ● غصّه و غم ● فضا و حیاط ● بغض و کینه ● عمله بتا ● حرص و عصبانیت ● اعتنا و توجه ● اصرار و پافشاری ● صدای نارسا ● غریبه و نا آشنا ● چاق و گنده ● خواستگاری ● جرئت و جسارت ● طاقت و توان ● قدر و اندازه ● دلهره و اضطراب ● طاس و کچل ● رعشه و لرزش ● بغل و آغوش ● هق هق گریه ● تصرف و تلخیص

درس ۳

شهر بصره ● برهنگی و عاجزی ● بگذارد و اجازه دهد ● دینار مغربی ● ابوالفتح ● فضل و کرم ● صحبت و هم نشینی ● وسعت و ثروت ● مرمت و اصلاح ● رقعّه و نامه ● عذرخواستن ● غرض و مقصود ● قیاس کردن ● اهلیت و شایستگی ● نیکومنظر

گروه کلمات مهمّ املائی

ستایش

- حلاوت و شیرینی ● نژد و خوار و زبون ● وضع عالم ● قرین و نزدیک
- اقبال و سعادت ● وحشی بافقی

درس ۱

- صنّع و ساختن ● شغال ● قوت و رزق ● تیمار و غمخواری ● دیوار محراب
- دَغَل و حيله گر ● همت و عزم ● مغز و پوست ● معیار و محک ● قرض و دین
- صورت و ظاهر ● فخر و عار ● ضایع و تباه ● رابطهٔ تضمّن ● نثر روان
- درخت ارغوان ● پروین اعتصامی ● مَثَل و تمثیل ● حمیت و غیرت

درس ۲

- رود هیرمند ● خَدَم و حَسَم ● مُطرب و آوازخوان ● صید و شکار ● شراع و سایه بان
- قضا و تقدیر ● خواستن و طلب ● هزاهز و غریو ● خاستن و بلندشدن ● سور
- و شادی ● تشویش و اضطراب ● اعیان و اشراف ● رعیت و عامه ● صدقه دادن
- شهر غزنین ● صعب و دشوار ● مقرون و همراه ● مثال و فرمان ● مُستحق و
- نیازمند ● توقیع و امضا ● مؤکد و استوار ● سرسام و هذیان ● محجوب و مستور
- اطبا و پزشکان ● عارضه و حادثه ● کراهیت و ناپسندی ● آعاجی خادم ● تاس بزرگ
- پیراهن توزی ● مِخْتَه و عِقْد ● بوالعالی طیب ● زایل و نابود ● عَزَّوَجَلَّ
- کارهای خطیر ● فارغ و آسوده ● خیل تاش ● رُقعت و نامه ● هزار مثقال ● قُرْاضه
- و خردۀ زر ● عَزُو و جنگ ● حلال و مُباح ● بی شُبّهت و بی شک ● بوالحسن
- بولانی ● صَبِعت و زمین زراعتی ● قاضی و داور ● صِلت و انعام ● وزر و وبال
- سُبْحان و منزّه ● مصطفی و برگزیده ● علی آئی حال ● حُطام دنیا
- ابوالفضل بیهقی ● معلوم و مجهول ● صائب تبریزی ● زاغ و کلاغ ● فَرَاغ و
- فراغت و آسایش ● راغ و صحرا ● عرصه و ساحت ● عرضه ده ● روضه و باغ
- خُطوات و قدمها ● متقارب و نزدیک ● القصه و خلاصه ● مَرغزار و سبزه زار
- قاعده و اصل ● غرامت و تاوان ● تحفة الأحرار

گروه کلمات مهم املائی

ستایش

- فضل و کرم ● ثنا و ستایش ● شبه و مثل ● عَزَّ و ارجمندی ● ذُل و خواری
- بی‌شبهه و بی‌شک ● سُور و شادی ● سنایی غزنوی

درس ۱

- عَزَّوَجَلَّ ● قُربت و نزدیکی ● مَزید و افزونی ● مُمَدِّ حیات ● مُفَرِّح و شادی‌بخش ● ذات و سرشت ● قلیل و کم ● عِبَاد و بندگان ● تقصیر و کوتاهی ● عذرآوردن ● خَوانِ نعمت ● درِیغ و مضایقه ● ناموس و آبرو ● فاحش و واضح ● وظیفه و مقرری ● خَطایِ مُنْکَر ● باد صبا ● بِنَاتِ نِبات ● مَهْد و گهواره ● خلعت و لباس ● قَبَا و جامه ● اَطْفال و کودکان ● مَوسِمِ رِبیع ● عَصَارَةُ تَاک فایق و برتر ● باسق و بلند ● از بهر و برای ● کَابِنَاتِ عَالَم ● صَفَوْت و برگزیده ● تَتَمَّه و باقی‌مانده ● شَفِیع و واسطه ● مُطَاع و فرمانروا ● قَسِیم و صاحب جمال ● عُلَی و برتری ● دُجَی و تاریکی‌ها ● خِصَال و ویژگی‌ها ● اِنَابت و توبه ● جَلَّ و غَلا ● اِعْرَاض و انصراف ● تَضَرَّع و التماس ● عَاکِفِ کعبه ● مَعْتَرَف و مُقَرَّر و اوصاف جمال ● جَلِیه و زیور ● جَبِیب و یقه ● بَحْرِ مِکَاشِفَت ● مُسْتَعْرَق و مستغرق و مجذوب ● طَرِیقِ اِنْبِیَاسُط ● تُحْفَه و ارمغان ● اصحاب و یاران ● بَط و مرغابی ● فِرَوگِذَاشْتَن ● ثَمَرَت و حاصل ● نِصْرَالله منشی

درس ۲

- مُحْتَسِب و مأمور حکومت ● قَاضی و داور ● دَاروْغَه و پاسبان ● دِرْهَم و مسکوک نقره ● غَرَامَت و تاوان ● عَار و ننگ ● حَدَّ و مجازات شرعی ● پِروینِ اِعْتِصَامی ● اِکْرَاه و ناخوشایندی ● صَوَاب و مصلحت ● وَاَعْظ و اندرزگو ● تَزْوِیر و دورویی ● گِذَارْدَن و رهاکردن ● خَوَاب و خور ● غَرِیقِ بَحْر ذوالجلال ● وَجَه و ذات ● مَنظَرِ نَظَر

واژه‌های هم‌آوا

■ منظور از واژه‌های «هم‌آوا» واژه‌هایی است که تلفظ کاملاً یکسان اما ظاهر و شکل نوشتاری متفاوت دارند؛ مانند: (۱) حیات (زندگی، زندگانی)، حیاط (محوطه، میدان‌گاه، ساحت، عرصه، صحن) (۲) سَمین (چاق، فربه)، ثَمین (بارزش، گران‌بها، قیمتی) (۳) قاضی (قضاوت‌کننده، داور)، غازی (غزوکننده، جنگ‌کننده، جنگجو) (۴) عَلم (پرچم، بیرق، درفش، لواء، رایت)، آلم (درد، رنج و اندوه) و ...

این هم به فهرست کامل کامل از مهم‌ترین واژه‌های هم‌آوا:

آینده، آتی	آچل
۱- عجله‌کننده، شتاب‌کننده ۲- زود، زمان حال	عاجل
۱- آذرماه (ماه نهم در تقویم شمسی) ۲- آتش	آذر
نام عمو و به تعبیری دیگر پدر حضرت ابراهیم <small>علیه السلام</small>	آزر
آزردن، اذیت‌کردن	آزار
از ماه‌های رومی و معادل ماه اول بهار (فروردین‌ماه) در تقویم شمسی	آذار
سرور، بزرگ (عنوانی احترام‌آمیز که با نام افراد همراه می‌کنند).	آقا
بانو، خاتون، آخته‌شده و خواجه (نامرد)	آغا
جمع «آثر»؛ اثرها، نشانه‌ها	آثارات
جمع «عَثْرَة»؛ خطاها، لغزش‌ها	عَثرات
مرگ، زمان مرگ	أجل
باشکوه‌ترین (صفت تفضیل عربی)	أجلّ
عجله و شتاب	عَجَل
شلوار، لُنگ	إزار
چهره، صورت، روی، رُخ، رخسار	عِذار
پی، پایه، بنیان	أساس
اسباب و لوازم خانه	أثاث
به اسارت درآمده، محبوس، زندانی، گرفتار، دستگیرشده	أسیر
کرهٔ آتش که بالای کرهٔ هوا قرار دارد.	أثیر
شیره یا افشردۀ میوه‌ها یا گیاهان، عصاره	عَصیر

تعویض	عوض کردن
تعویذ	بازوبند، دعایی که بر بازو بندند، جرز
تهدید	ترساندن
تحدید	حدّ و مرز را مشخص کردن
ثَمَر	ثمره، میوه، نتیجه و فایده
سَمَر	افسانه، داستان، حکایت
ثَمین	بازرزش، گران بها، قیمتی
تسمین	چاق، فربه
ثَنَا	ستایش، ستودن، مدح؛ سپاس
سَنَا	نور، روشنی، روشنایی، درخشش، فروغ
جَزَر	پایین رفتن سطح آب دریا
جَذَر	گرفتن ریشهٔ اعداد در علم ریاضی
جَهْد	کوشش، تلاش، سعی
جَحَد	انکار کردن، ردّ و نفی کردن، نپذیرفتن
حایل	حجاب، مانع، آن چه میان دو چیز واقع شود.
هایل	هولناک، ترسناک
حَدَر	پرهیز، دوری، دوربودن
حَضَر	ماندن در وطن یا خانه
حَرَس	پاسدار
هَرَس	بریدن شاخه‌های زاید درختان و گیاهان
خزم	دوراندیشی، هوشیاری
هضم	گوارش غذا، تحلیل و تجزیهٔ غذا در معده
حوزه	۱- ناحیه، محدوده، ۲- اداره، مرکز و مقر ۳- مرکز تحصیل علوم دینی و اسلامی
حوضه	زمین یا ناحیه‌ای که از آب یک رودخانه سیراب می‌شود، حوض کوچک
حیات	زندگی، زندگانی
حیاط	محوطه، میدانگاه، ساخت، عرصه
خار	تیغ بوته‌های گیاهان و درختان؛ هر چیز نوک تیز و خراشنده
خوار	۱- کوچک، ناچیز، پست و بی‌ارزش، حقیر ۲- آسان

واژه‌های «غلطانداز و مشابه»

■ منظور از واژه‌های «غلطانداز و مشابه» واژه‌هایی است که به دلیل شباهت جزئی یا کلی، به اشتباه به جای هم به کار می‌روند؛ مانند: ۱) زَلَّت (لغزش، لغزیدن، گناه، خطا، سهوا)، ذَلَّت (خواری، پستی) ۲) خیره خیر (عَبَث، بیهوده)، خیره خیر (سریع، فوراً، بی‌درنگ) خیره خیره (بادقت، بَر و بَر، باتعجب و شگفتی) این‌ها به فهرست کامل کامل از مهم‌ترین واژه‌های غلطانداز و مشابه در اختیار گذاشتم تا دیگه غمت نباشه! پس فیلی فیلی غنیمت بدونشون.

چنبره گردن، قوس یا انحنای زیر گردن	آخَره
محلّ غذاخوردن چارپایان	آخور
جمع «پدل و بَدَل»؛ مردان کامل، مردان خدا، اولیاءالله	آبدال
تبدیل کردن	ابدال
شیطان؛ اهریمن	ابلیس
نیرنگ‌سازی، حيله‌گری، حقیقت را پنهان کردن	تلبیس
پیروی و تبعیت کردن، اطاعت کردن	اتباع
جمع «تابع: پیرو، وابسته»؛ پیروان، وابستگان	اتباع
آفرین، مرحبا، زهی	آحسنت
نیکوتر (صفت تفضیلی عربی)	آحسن
خبر دادن، خبررسانی	إخبار
جمع «خبر»؛ خبرها، روایت‌ها	أخبار
خواهر	أخت
دختر	دُخت
ستاره، نجم، کواکب	اختر
زبان و شعله آتش، پاره آتش	اخگر
دو برادر (اسم مثنوی عربی از «أخ: برادر»)	أخوان
برادران (اسم جمع عربی از «أخ: برادر»)	إخوان

واژه‌های «غلط‌انداز و مشابه» : املا

رهاشدن، رهایی (نجات) یافتن، آزادشدن	رَستَن
روبیندن، رویش کردن	رُستَن
قطره، چگه	رَشحه
پارهٔ گوشتی که از درازا بریده باشند.	شَرَحه
اوج، برتری، بلندی، والایی	رَفعت
مهربانی، شفقت، دلسوزی	رَأفت
عدد [رقم‌زدن: ترسیم کردن، نقاشی کردن]	رَقَم
برخلاف میل، کراهیت‌داشتن	رَغَم
۱- باغ، گلزار ۲- نوحه یا مرثیه‌ای که در مراسم عزاداری و یادکر مصیبت اهل بیت <small>علیهم‌السلام</small> خوانده می‌شود.	روضه
یکی از اعمال مذهبی و آن «خودداری از خوردن و آشامیدن و انجام سایر مُبطلات مربوط به آن از اذان صبح تا اذان مغرب» است.	روزه
شفاف و روشن، پاک و صاف	زُلال
گمراه‌شدن، گمراهی	ضلال
جمع «ظَلَّ: سایه، سایه‌بان»؛ سایه‌ها، سایه‌بان‌ها	ظلال
لغزش، لغزیدن، گناه، خطا، سهو	زَلَّت
خواری، پستی	ذَلَّت
پوشاندن، پوشش، حجاب و پرده	بِستر
خطِ نوشته	سَطَر
صبحگاه، سپیده‌دم، صبح، پگاه	سَحَر
جادو، جادوگری	سحر
دشوار، صعب	سَخَت
سنجیده، خوب و مناسب	سَخته
مسخره‌کردن، تمسخر، ریشخند، استهزا	سُخره
سنگ بزرگ سخت، تخته‌سنگ بزرگ	صخره
ابزار جنگی، افزار جنگ، جنگ‌افزار	سِلاح
شایستگی، مصلحت	صِلاح

نکات تلاپی املا و رسم الخط فارسی

برای تشفی عن غلط املائی و رسم الفطی واژه‌ها و ترکیب‌ها به این موارد خوب دقت کن:

۱ سرهم‌نویسی یا جدانویسی واژه‌ها در کنکور، غلط املائی و رسم الخطی به حساب نمی‌آید، مگر در موارد خاص؛ مثلاً در مورد واژه‌هایی که به «ه/هـ» ختم شده‌اند، هنگام اضافه‌شدن پسوند «مند» به واژه، این پسوند باید جدا نوشته شود. مثال: علاقه‌مند، گله‌مند و ...

۲ بیشتر غلط‌های املائی مربوط به واژه‌هایی است که در ساختارشان حروف هم‌آوای «ء، ع»، «ت، ط»، «ح، ه»، «ذ، ز، ض، ظ»، «ث، س، ص»، «غ، ق» به کار رفته و واژه‌های «هم‌آوا» به شمار می‌روند؛ مثل: «امارت، عمارت»، «حیات، حیاط»، «نواحی، نواهی»، «ذلیل، ضلیل، ظلیل»، «ثنا، سنا»، «منسوب، منصوب»، «غالب، قالب» و ...

پس فهرست واژه‌های «هم‌آوا» رو که به فهرست غنی از این‌ها در واژه‌هاست و در اختیار گذاشتنش خیلی خیلی مفید بگیر.

۳ شکل املائی درست واژه‌ها را در اغلب موارد می‌توان با توجه به واژه‌های کناری‌شان (اعم از این که رابطه بین آن‌ها «ترادف، تضاد، تناسب، تضمن» باشد) تشخیص داد.

مثال: خصمی که تیر کافرش اندر غزا نکشت

خونش بریخت ابروی همچون کمان دوست

+ رابطه بین «غزا» با «کشتن»، «فهم، تیر، کمان، فون ریفتن» نشون می‌ده که املائی واژه «غزا» به همین شکل درسته، نه «غذا» (خوراک) یا «قضا» (تقدیر و سرنوشت).

مثال: غرقه بجر فراق توام و تشنه وصل

وین چنین تا به ابد بهر تو بتوان بودن

+ رابطه تناسب بین «غرقه» و «بجر» مشفق می‌کنه که «بجر؛ دریا» به جای «بهر» درسته؛ ضمن این که رابطه تضاد بین «فراق» و «وصل» دلیل درستی املائی «فراق» و اشتباه نگرفتنش با «قراغ؛ آسایش» به حساب میاد.

نکات طلایی املا و رسم الخط فارسی: املا

مثال: طایفه‌های دیگر **خوان** نعم نهاده و دستِ کرم گشاده ...

➕ ترکیب «فوانِ نِخَم» به معنی «سفرهٔ نعمت‌ها»ست؛ پس با این حساب اومدن «فوان» به شکل «فان» (۱- لقب حاکمان و بزرگان ۲- خانه) تو این عبارت نمی‌تونست درست باشه.

◀ در مورد املاهای واژه‌ها با «تشدید»، «همزه»، «صامت‌های میانجی»، «واو معروله» و ... فوب دقت کن، ببین چی می‌گم؛

تشدید

■ نبود «تشدید» بر روی کلمات، در کنکور، غلط املایی به شمار نمی‌رود؛ اما گذاشتن تشدید اضافی روی کلماتی که در اصل و طبق ساختار دستوری‌شان به تشدید نیاز ندارند، غلط املایی و رسم الخطی است؛ مثلاً املائی «تربیت، تقویت، شفقت، عادی، فوق‌العاده، قُضات و ...» و نظایرشون، به همین شکل بدون تشدید درست است.

همزه (ء)

■ املائی برخی واژه‌های فارسی یا عربی هم با «ی» و هم با «ئ» درست است؛ اما شکل اول، درست‌تر و رایج‌تر است.

مثال: پاییز - پائیز / روین‌تن - روئین‌تن / ضمایم - ضمائم / مسایل - مسائل و ...
■ املائی آن دسته از واژه‌های همزه‌دار که حرف قبل از همزه (ء) در آن‌ها ساکن باشد، هم با «ئ» و هم با «أ» درست است؛ اما شکل اول «ئ» درست‌تر و رایج‌تر است.

مثال: مسئله - مسأله / هیئت - هیأت / جرئت - جرأت و ...

■ املائی آن دسته از واژه‌های همزه‌دار که حرف قبل از همزه (ء) در آن‌ها فتحه (ت) باشد، صرفاً با «أ» درست است.

مثال: شأن، رأفت، مأمور، تأمل، مبدأ، ملجأ و ...

■ املائی آن دسته از واژه‌های همزه‌دار که حرف پس از همزه (ء) در آن‌ها مصوّت بلند «و» باشد، اگرچه هم با «ئ» و هم با «ؤ» نوشته می‌شود، اما شکل همزه در آن‌ها به صورت «ئ» درست‌تر و دقیق‌تر است.

مثال: مسؤل - مسؤؤل / رُئوس - رُؤوس / متؤنت - مؤونت / رؤوف - رؤوف و ...



درآمدهای تاریخ ادبیات

تو این بخش، هم خلاصه جامع و دقیقی از درآمدهای آغاز فصل‌ها مربوط به ادبیات تعلیمی، ادبیات سفر و زندگی، ادبیات غنایی و ... اومده و هم فهرست کاملی از تمامی آثاری که توی فارسی ا. ۲ و ۳ اومدن با پریدآورندگانشون در اختیارت گذاشتم تا دیگه خیالت از بابت تست‌های مربوط به «تاریخ ادبیات»، رامت رامت باشه. فقط به این دو تا موضوع فوب دقت کن؛ اول این‌که توی کنکور ۹۸ و ۹۹ سوالی از معنی درآمدهای تاریخ ادبیات نیومده؛ اما این به اون معنا نیست که قراره تو کنکورای بعدی هم از شون سوال طرح نشه؛ پس درآمدهای تاریخ ادبیات رو همی بگیر. دوم این‌که توی سوالاتی تاریخ ادبیات، یا نام پریدآورنده (سراینده یا نویسنده) آثار سوال می‌شه یا نوع ادبی آثار یعنی همون «منظوم» یا «منثور» بودنشون؛ پس فوب فوب یادشون بگیر تا سر جلسه آزمون، عین برق و باد بتونی به سوالاتی تاریخ ادبیات جواب بدی.

ادبیات تعلیمی

- **ادبیات تعلیمی:** آن دسته از آثار ادبی است که در آن‌ها، شاعر یا نویسنده، موضوع و مفهومی رفتاری، اخلاقی یا مسئله‌ای اجتماعی و پندآموز را به شیوه اندرز بازگو می‌کند و برای این کار، از داستان یا حکایت در قالب شعر و نثر بهره می‌گیرد.
- **اثر تعلیمی:** اثری است که با هدف آموزش و تعلیم، موضوع‌هایی از حکمت، اخلاق، مذهب یا دانشی از معارف بشری را بیان می‌کند.
- «آثار تعلیمی» می‌توانند تخیلی - ادبی باشند تا مسئله‌ای را به صورت روایی یا نمایشی، با جذابیت بیشتر ارائه دهند.
- از آثار تعلیمی، به ویژه در «کتاب‌های درسی» و «ادبیات کودک و نوجوان» بهره می‌گیرند.
- بسیاری از شاهکارهای ادبی مانند «قابوس‌نامه»، «کلیله و دمنه»، «گلستان»، «بوستان»، «مثنوی معنوی» و برخی «آثار طنز» جنبه تعلیمی دارند.

ادبیات سفر و زندگی

- **زندگی‌نامه (حسب حال):** آن دسته از آثار ادبی است که در آن‌ها، اشخاص به ثبت خاطرات و گزارش احوال خویش یا شرح رخداد‌های روزگار و افکار دیگران

فهرست الفبایی آثار و پدیدآورندگان آن‌ها

نوع ادبی	پدیدآورنده (شاعر / نویسنده)	اثر
منثور	سهراب سپهری	اتاق آبی
◀ [متن «کلاس نقاشی» از این اثر انتخاب شده.]		
منثور	حسین واعظ کاشفی	اخلاق محسنی
منثور	جلال آل احمد	ارزیابی شتاب‌زده
◀ [متن «پیرمرد چشم ما بود» از این اثر انتخاب شده.]		
منثور	محمدابراهیم باستانی پاریزی	از پاریز تا پاریس
منثور	رضا امیرخوانی	ارمیا
منثور	محمد بن منقّر	اسرار التّوحید
منظوم	عطار نیشابوری	الهی‌نامه
منظوم	حمید سبزواری	بانگ جَزَس
منثور	محمد بهمن بیگی	بخارای من ایل من
منثور	سید ضیاءالدین شفیع	به یاد ۲۲ بهمن (متن ادبی)
منظوم	سعدی شیرازی	بوستان
منثور	عبدالرحمن جامی	بهارستان
منظوم	سیف فرغانی	بیداد ظالمان (شعر)
منثور	ریچارد باخ	پرنده‌ای به نام آذرباد
منثور	جبران خلیل جبران	پیامبر و دیوانه
منثور	ابوالفضل بیهقی	تاریخ بیهقی
منظوم	عبدالرحمن جامی	تحفة الأحرار
◀ [شعر «زاغ و کبک» از این اثر انتخاب شده.]		
منثور	شیخ فریدالدین عطار نیشابوری	تذکرة الاولیا
منثور	عبدالحسین زرّین کوب	ترجمه «قصه‌های دوشنبه»

حفظ شعر
و عبارات

حفظ شعر و عبارت

فوب گوش کن بین چی می‌گم! توی لنگور سراسری ۹۹ رشته‌های «ریاضی، تهری، انسانی، هنر، زبان»، به پای طرح سؤال از مبحث «تاریخ ادبیات» که همیشه سؤال ۷ پوشش اقتصاد پیدا می‌کرد- از به مبحث کاملاً جدید و بی سابقه یعنی «حفظ شعر و عبارت» سؤال داده بودن؛ به این شکل که دو تا بیت یا عبارت از «کارگاه‌های متن پژوهی» و «گنج حکمت»‌های کتابی درسی (فارسی ۱، ۲ و ۳) آورده بودن و گفته بودن که به ترتیب، از چه کسانی هستند. به عنوان نمونه، سؤال ۷ رشته تهری رو بین؛ هر دو تا بیت اون از «کارگاه متن پژوهی درسی ۶ فارسی ۲» انتقاب شده.

۷- ابیات زیر، به ترتیب سروده چه کسانی هستند؟

- | | |
|---------------------------------|----------------------------------|
| الف) عشق بازی کار بیکاران بود | عاقلمش با کار بیکاران چه کار؟ |
| ب) جهد بر توسست و بر خدا توفیق | زان که توفیق و جهد هست رفیق |
| ۱) بیدل دهلوی، نظامی گنجوی | ۲) نعمت‌الله ولی، سنایی |
| ۳) صائب تبریزی، مسعود سعدسلیمان | ۴) نظام وفا، ملا محسن فیض کاشانی |

یا سؤال ۷ رشته هنر که عبارت اول اون از «کارگاه متن پژوهی درسی ۲ فارسی ۳» و عبارت دومش از «گنج حکمت درسی ۶ فارسی ۲» انتقاب شده. سؤال رو بین؛

۷- عبارات زیر، به ترتیب از چه کسانی هستند؟

- الف) گر بدین حال تو را محتسب اندر بازار بیند، بگیرد و حد زند.
ب) مرد باید در میان بازار مشغول تواند بود، چنان که یک لحظه از حق تعالی غایب نشود.

- ۱) نجم‌الدین رازی، محمد بن منور
- ۲) محمد عوفی، عین‌القضات همدانی
- ۳) خواجه نظام‌الملک توسی، عطار نیشابوری
- ۴) عنصرالمعالی کیکاووس، محمد بن منور

اما غمت نباشه. تمام بیت‌ها و عبارت‌های موهب کارگاه‌های متن پژوهی و گنج حکمت‌ها رو با اسم پدیدآورنده (شاعر یا نویسنده) اون‌ها با آدرس درس‌هاشون به طور کامل توی به مجموعه توپ و استثنایی برای آوردن تا دیگه از بابت سؤالی مربوط به «حفظ شعر و عبارت»، خیالت راحت رامت باشه. هر بیت یا عبارتی که توی آزمون سراسری بفوان بدن و اسم شاعر یا نویسنده‌شو ازت بفوان، تو این مجموعه هست. هیچ کم و کسری نداره؛ پس دلت قرص قرص باشه.

فارسى دهم

سراينده / نويسنده	مصراع / بيت / عبارت	درس
سعدى	پشت ديوار آن چه گويى، هوش دار / تا نباشد در پسِ ديوار، گوش	۱
حافظ	بر سر آنم که گر ز دست برآيد / دست به کارى زخم که غصه سرآيد	۱
سعدى	يکى قطره باران ز ابرى چکيد / خجل شد چو پهنای دريا بدید که جایی که درياست، من کیستم؟! / گر او هست، حقاً که من نیستم چو خود را به چشم حقارت بدید / صدف در کنارش به جان پرورید بلندی از آن یافت کو پست شد / در نیستی کوفت تا هست شد	۱
سعدالدین وراوینی	کتابی که در او داد سخن آرایى توان داد.	۲
فخرالدین عراقی	عشق شوری در نهادِ ما نهاد	۲
ابن حسام خوسفی	شاد و بی غم بزى که شادى و غم / زود آیند و زود مى گذرند	۲
سعدى	دوران روزگار به ما بگذرد بسی / گاهی شود بهار، دگر که خزان شود	۳
سعدى	دوش مرغى به صبح مى نالید / عقل و صبرم ببرد و طاقت و هوش يکى از دوستان مخلص را / مگر آواز من رسید به گوش گفت باور نداشتم که تو را / بانگ مرغى چنین کند مدهوش گفتم این شرط آدمیت نیست / مرغ تسبیح گوی و من خاموش	۳
حافظ	ارباب حاجتیم و زبان سؤال نیست / در حضرت کریم تمنا چه حاجت است؟! /	۶
ابوسعید ابوالخیر	تعلیم زازه گیر در امر معاش / نیمى سوی خودمى کش و نیمى مى پاش	۶
عطار نیشابورى	ای بی نشان محض، نشان از که جویمت؟ گم گشت در تو هر دو جهان، از که جویمت؟	۶
حافظ	گفتم که بوى زلفت گمراه عالم کرد / گفتا اگر بدانى هم اوت رهبر آید	۶